

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۱۰، اشعیا ۱۹-۲۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۱۰، اشعیا فصل‌های ۱۹ تا ۲۱ است. بیایید با دعا شروع کنیم ۱۹

پدر، از تو به خاطر فرصتی دیگر برای مطالعه کلامت سپاسگزاریم. ما دوباره به آزادی‌ای که برای انجام این کار داریم فکر می‌کنیم، آزادی‌ای که همین الان که ما صحبت می‌کنیم، افرادی هستند که برای تجربه کردنش جان می‌دهند. ما برای آنها دعا می‌کنیم، دعا می‌کنیم که آنها را تشویق کنی، دعا می‌کنیم که از آنها دفاع کنی، دعا می‌کنیم که از آنها محافظت کنی و ای پروردگار، به آنها عطا کن که عشقشان به کلام، شصت برابر و صد برابر در سراسر جهان ثمر دهد.

ای پروردگار، کمکمان کن تا به همین شکل دعا کنیم، ما را از کسانی که در آینه نگاه می‌کنند و خود را می‌بینند و سپس فوراً از آن دور می‌شوند و آنچه را که دیده‌اند فراموش می‌کنند، رهایی بخش. ای پروردگار کمکمان کن تا در آینه کلام تو بنگریم و خود را در جایی که به تشویق، محکومیت، چالش و اصلاح نیاز داریم، ببینیم. کمکمان کن تا به اعماق آن بنگریم و هر آنچه را که نیاز داریم در آنجا ببینیم و آن را دریافت کنیم و برای خاطر جهان و قوم تو، آن را زندگی کنیم. پروردگارا، به نام خودت به ما کمک کن، دعا می‌کنیم. آمین.

بسیار خوب، ما همچنان به بررسی درس‌های فصل‌های ۱۳ تا ۳۵ در مورد اعتماد ادامه می‌دهیم و بخش اول آن فصل‌های ۱۳ تا ۲۳ است، به ملت‌ها اعتماد نکنید. ما دیده‌ایم که چگونه با بابل، جلال ملت‌ها، شروع کردیم.

دفعه‌ی پیش کسی به درستی اشاره کرد که شما قادر به دیدن برخی از نشانگرها نبودید، بنابراین سعی می‌کنم به خاطر بسپارم که از تاریک‌ترین آنها استفاده کنم. شکوه ملت‌ها ۱۳ و ۱۴، نقشه‌ی ملت‌ها در اواخر ۱۴ و آشور، فلسطینیان و موآب در ۱۷ و ۱۸، غوغای ملت‌ها، و امشب به فصل‌های ۱۹، ۲۰ و ۲۱ نگاه، ۱۶ می‌کنیم. دو دلیل ارائه شد، به ملت‌ها اعتماد نکنید زیرا آنها تحت داوری خدای شما هستند، به ملت‌ها اعتماد نکنید زیرا در نهایت بسیاری از آنها به پرستش خدای شما روی خواهند آورد.

پس چرا به آنها اعتماد می‌کنید؟ امشب، اول از همه به مصر می‌رویم و در آیات ۱ تا ۴ در مورد یکی از دلایلی که شاید باید به مصر اعتماد کرد صحبت می‌کنیم. آیه ۱، خداوند سوار بر ابری سریع به مصر می‌آید و بت‌های مصر از حضور او می‌لرزند و قلب مصریان در درونشان ذوب می‌شود. آیه ۳، و روح مصریان در درونشان تهی خواهد شد و من مشورت آنها را باطل خواهم کرد و آنها از بت‌ها و جادوگران و احضارکنندگان ارواح و احضارکنندگان ارواح سؤال خواهند کرد.

طبق این آیات، یکی از دلایل اعتماد به مصر چیست؟ مصریان در مواقع بحرانی به چه کسانی روی می‌آورند؟ دقیقاً به بت‌ها. بنابراین یکی از دلایل اعتماد به مصر، دین باستانی آنهاست. همانطور که در مقدمه اشاره کردم، مصریان در آن زمان به راحتی بت‌پرست‌ترین مردم در کل خاورمیانه بودند.

آنها برای همه چیز خدایی داشتند و برای بسیاری از چیزهایی که نمی‌توانستید به آنها فکر کنید، خدایانی داشتند. در دوران مدرن، تنها هندوئیسم از آنها پیشی گرفته است. هندوئیسم ظاهراً بیش از 10,000 خدا دارد، اما مصریان مطمئناً با اختلاف کمی در رتبه دوم قرار داشتند.

در دنیای باستان به مصریان به عنوان نوعی مادر بزرگ نگاه می‌شد. او تنها مادر بزرگ بود، اگرچه به نظر می‌رسید سومری‌ها در بین‌النهرین والدین واقعی تمدن بودند، مصری‌ها با فاصله کمی از آنها قرار داشتند و بقیه دنیای باستان به مصریان به عنوان کسانی که همه چیز را سر و سامان داده‌اند، نگاه می‌کردند. و بنابراین این دین باستانی دلیلی برای اعتماد به آنها بود.

.پهوه، خب، او کمی دیر رسیده است، اما ری و هوروس و آمون و همه اینها دلایلی برای اعتماد کردن هستند اما اشعیا می‌گوید بت‌ها از حضور او خواهند لرزید. و مشورت مصریان باطل خواهد شد و خدا آنها را به دست اربابی سختگیر تسلیم خواهد کرد.

اگر به آیه ۲ نگاه کنید، کاملاً واضح است که اشعیا تاریخ مصر را می‌داند، زیرا همانطور که در پیش‌زمینه اشاره کردم، دو بار در تاریخ مصر دوره‌ای از سلطنت مطلقه وجود داشته است، چیزی که به عنوان پادشاهی قدیم شناخته می‌شود، که همان عصر اهرام است. از حدود ۳۱۰۰ قبل از میلاد تا حدود ۲۲۰۰ قبل از میلاد. این زمانی است که اهرام ساخته شدند.

من وقتی داشتیم درباره ابراهیم صحبت می‌کردیم، در این مورد نظر دادم. احتمالاً ابراهیم و سارا شترهای توریستی را برای دیدن اهرام بیرون برده بودند. وقتی ابراهیم آمد، آنها ۸۰۰ ساله بودند.

گاهی اوقات این تصور به ذهنمان خطور می‌کند که ابراهیم یک بومی استرالیایی بوده که از غار بیرون خزیده است. نه، نه. دو تا از بزرگترین فرهنگ‌های جهان، یعنی مصر و سومری، قبل از اینکه ابراهیم حدود سال ۲۰۰۰ به صحنه بیاید، ظهور و سقوط کرده بودند.

بنابراین، پادشاهی کهن برای نزدیک به هزار سال سلطنت مطلق بود، پادشاه خدا بر تخت سلطنت می‌نشست، و سپس همه چیز از هم پاشید. و دوره‌ای حدود ۲۰۰ سال، از ۲۲۰۰ تا ۲۰۰۰، داشتیم که آنها به دولت-شهرها تجزیه شدند و به آن اولین دوره میانی می‌گویند. و این اتفاق دوباره افتاد وقتی که پادشاهی میانه از سال ۲۰۰۰ تا حدود ۱۷۵۰ خود را تأسیس کرد.

و یک بار دیگر، پس از سال ۱۷۵۰، دوباره در چیزی که واسطه دوم نامیده می‌شود، از هم پاشید. بنابراین اشعیا تاریخ خود را می‌داند. من مصریان را علیه مصریان خواهم شوراند، آنها با یکدیگر، هر کدام با همسایه خود، شهر با شهر، پادشاهی با پادشاهی خواهند جنگید.

و این تقریباً همان چیزی است که در طول هزاره اول قبل از میلاد، از سال ۱۰۰۰ تا زمان مسیح، در مصر اتفاق افتاد. تقریباً یک شهر ظهور می‌کرد و شهرهای دیگر را فتح می‌کرد و سپس خود فرو می‌ریخت. پس چرا باید به آنها اعتماد کرد؟ دین باستانی آنها قادر نیست آن نوع ثباتی را که به دنبالش هستند به آنها بدهد. در آیات ۵ تا ۱۰، به دلیل دومی می‌رسیم که چرا ممکن است بخواهیم به مصریان اعتماد کنیم.

اون چیه؟ نه توی ۵ تا ۱۰. رود نیل، بله، بله. فکر کنم قبلاً هم گفتم، اما بذارید دوباره بگم.

تنها دلیل وجود مصر، رود نیل است. در ۴۰۰ مایل آخر مسیر آن، هیچ شاخه‌ای به آن نمی‌ریزد. بنابراین این بدان معناست که سیل کاملاً قابل پیش‌بینی است.

هر سال، در یک هفته مشخص، رود نیل طغیان می‌کند و در همان هفته، چند هفته بعد، سیل فروکش می‌کند. کاملاً قابل پیش‌بینی است. و به خاطر همین آب، می‌توان با یک پا در بیابان و پای دیگر در مزرعه گندم ایستاد.

درست تا جایی که آن آب آبیاری می‌رود، در واقع مصر هم تا آنجا می‌رود. بنابراین گفته می‌شود که در جنوب دلتا، مصر 16 کیلومتر عرض و 480 کیلومتر طول دارد. بنابراین در طول تمام قرن‌ها، نیل این امکان را برای مصر فراهم کرده است که به مردم بسیار فراتر از مرزهای خود غذا برساند.

یادتان هست که پولس رسول سوار بر یک کشتی غلات بود که از مصر به روم می‌رفت. و دلیل اینکه مارک آنتونی به کلئوپاترا علاقه داشت این بود که غلات او را می‌خواست. حالا ممکن است کلئوپاترا هم بامزه بوده باشد، اما دلیل اینکه رومی‌ها دنبال مصر هستند، غلاتی است که نیل ممکن می‌سازد.

بله، اما خدا چه می‌گوید؟ چه اتفاقی برای نیل خواهد افتاد؟ خشک خواهد شد. و تمام مشاغلی که به آن وابسته هستند، ماهیگیران، آیه ۸، کسانی که کتان تولید می‌کنند، آیه ۹، همه اینها از بین خواهد رفت. تا آنجا که ما می‌دانیم، این هرگز به معنای واقعی کلمه محقق نشده است.

ما هیچ نمونه تاریخی از خشک شدن واقعی نیل نداریم. اما نکته‌ای که اینجا مطرح می‌شود چیست؟ ما به عنوان انسان به چه چیزی تمایل داریم اعتماد کنیم؟ همیشه برای هر چیزی یک بار اول وجود دارد. نمی‌توان به چیزهایی مثل این اعتماد کرد.

ما تمایل داریم به چه چیزی اعتماد کنیم؟ طبیعت. بله، فراوانی دنیای فیزیکی. و برای من شگفت‌انگیز است که چگونه جامعه مدرن ما می‌تواند کاملاً توسط یک فاجعه طبیعی آشفته شود.

واقعاً شگفت‌انگیز است. انگار ما فرض می‌کنیم که همه چیز همیشه درست همانطور که باید پیش می‌رود. و ناگهان یک طوفان بزرگ از راه می‌رسد و وحشت همه جا را فرا می‌گیرد، چون ما به طبیعت وابسته‌ایم.

داشتم فیلم «کاسه‌ی گرد و غبار» اثر کن برنز را تماشا می‌کردم. و در پایان فیلم می‌گفت که او ماها در غرب میانه قرار دارد، که می‌تواند منجر به یک کاسه‌ی گرد و غبار دیگر شود. اما ما برای نجات خود به علم و فناوری متکی هستیم.

و هیچ جوابی وجود ندارد. بله. آن آب رفته است.

بله. بله. آن سفره آب زیرزمینی که از مرکز کشور عبور می‌کند، در ۷۵ سال گذشته عمیق‌تر و عمیق‌تر و عمیق‌تر در زیر زمین فرو رفته است.

و با آبیاری بیشتر و بیشتر، این روند سریع‌تر و سریع‌تر می‌شود. کارن داشت چیزی می‌خواند در مورد این واقعیت که ابرطوفانی که نیویورک را در بر می‌گیرد، ۳۰ سال پیش پیش‌بینی شده بود. اما آمادگی برای آن خیلی پرهزینه بود.

بنابراین آنها تونل باتری که به مترو منتهی می‌شود را مسدود نکردند. اما خب، ما اینجا هستیم. من به فراوانی طبیعت اعتماد خواهم کرد و همه چیز درست خواهد شد.

من به خدایان توکل خواهم کرد. نه، آنها گیج و مبهوت هستند. آنها نمی‌دانند جهان از کجا آمده است.

آنها نمی‌دانند به کجا می‌رود. آنها هیچ هدفی ندارند. من به طبیعت اعتماد خواهم کرد.

طبیعت شما را ناامید خواهد کرد. ادامه می‌دهیم. آیات ۱۱ تا ۱۵.

چرا ما اینجا به مصر اعتماد داریم؟ چرا باید به مصر اعتماد کنیم؟ هوش آنها، خرد آنها، مشاوران درباری، و باز هم، همانطور که در مقدمه اشاره کردم، قدیمی‌ترین ضرب‌المثل‌هایی که داریم از مصر هستند. باز هم، در مورد زمان ابراهیم. و شاید آنها به قبل از آن برگردند.

و پیشنهاد این است که این نوع حکمت ضرب‌المثلی برای اداره یک دربار پیچیده ضروری بوده است. جالب است که چه تعداد از ضرب‌المثل‌ها مربوط به چگونگی مدیریت خود در یک سیستم سلسله مراتبی پیچیده هستند. و بر این اساس، برای ما آسان است که بفهمیم چرا سلیمان کسی بوده که ادبیات ضرب‌المثلی را در اسرائیل رواج داده است.

چون او اولین کسی بود که یک دربار بزرگ و پیچیده داشت. و بنابراین، مسئله این است که شما یک درباری جوان هستید و از شما دعوت می‌شود که سر میز پادشاه بنشینید. چه کاری را نباید انجام دهید؟ کنار پادشاه ننشینید.

انتهای میز بنشین، و اگر به تو بگویند یک یا دو صندلی بالاتر بروی، خوب به نظر می‌رسی. اما اگر کنارش بنشینی و او بگوید، تو کی هستی؟ از اینجا برو. بد به نظر می‌رسی.

همچنین، اگر سر سفره پادشاه آمدید، مثل خوک غذا نخورید. با احتیاط غذا بخورید. پس دوباره، حکمت دنیای باستان.

همانطور که گفتم، اینجا مصر است، مادر بزرگ. او کسی است که دین بت‌پرستی را توسعه داد. او کسی است که ثروت فراوانی دارد.

او کسی است که حکمت باستانی دارد. و چه اتفاقی برای آنها می‌افتد؟ حکمت آنها چه چیزی را نمی‌تواند به آنها بگوید؟ آیه ۱۲. اراده خدا، راه خدا، هدف خدا.

قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ام، اما تکرار آن خالی از لطف نیست. بت‌پرستی نمی‌تواند هیچ هدفی را در هستی تصور کند. زیرا بت‌پرستی به معنای خداانگاری نیروهای طبیعت است.

و این نیروهای طبیعت به وضوح هیچ هدفی جز، شاید، بقا ندارند. اما ایده یک برنامه و اجرای آن برنامه به سمت یک هدف ارزشمند، نه. نه.

البته، این دقیقاً همان جایی است که تکامل ما را به آن رسانده است. هیچ هدفی در تکامل جز بقای اصلح وجود ندارد. در واقع، داروین صرفاً چیزی را که بت‌پرستان باستان کاملاً خوب می‌دانستند، توجیه می‌کرد.

این دنیای شانس است. تنها چیزی که می‌توانید به آن امیدوار باشید، عملکرد مداوم چرخه‌ها همانطور که همیشه بوده‌اند، است. چیزی که بت‌پرستی نمی‌خواهد، غافلگیری است.

بنابراین، این ایده که یهوه احتمالاً می‌تواند در آنچه اینجا اتفاق می‌افتد هدفی داشته باشد، فراتر از امکان بت‌پرستی است. و این امروز در جهان ما صادق است. این ایده که در وجود شما هدفی وجود دارد، اینکه خدا هدفی برای زندگی شما دارد، و اگر به او اجازه دهید، می‌تواند به آن دست یابد، برای یک ملحد کفر مطلق است.

ارتداد نفرت‌انگیز. این نمی‌تواند باشد. اما کلام می‌گوید که دقیقاً همینطور است.

خدا در همه اینها هدفی دارد. حال، او درباره رهبران، شاهزادگان، آیه ۱۱، مشاوران، فرعون صحبت می‌کند. چطور می‌توانی به فرعون بگویی، من پسر حکیمان هستم، پسر پادشاهان باستانی، پس حکیمان تو کجا هستند؟ بنابراین، نگرش صحیح یک مسیحی نسبت به رهبرانمان باید چگونه باشد؟ به آنها احترام بگذارید اما به آنها تکیه نکنید.

به آنها احترام بگذارید، اما به آنها تکیه نکنید. بسیار خوب. چه چیز دیگری؟ احترام از نظر مقام و موقعیت

افتخاری که افتخار شایسته‌ی اوست. چه کارهایی را نباید انجام دهیم؟ نباید به آنها اعتماد کنیم. نباید آنها را پرستیم.

ما نباید انتظار داشته باشیم که آنها ما را نجات دهند. ما باید برای آنها دعا کنیم. اما در اینجا، مصری‌ها از این رهبران با تمام خرد باستانی خود انتظار دارند که آنها را نجات دهند و این اتفاق نخواهد افتاد.

و اشعیا به یهودا می‌گوید، آیا باور نداری که این اتفاق خواهد افتاد؟ به آنها اعتماد نکن. حال به یاد داشته باش، از نظر سیاسی چه اتفاقی افتاده است، سال‌ها گذشته است.

آشور پادشاهی شمالی اسرائیل را نابود کرده است. از دیدگاه شما، آنها در حال لشکرکشی به سمت ساحل فلسطین در اینجا هستند. یهودا واقعاً در عقب، تا حدودی پشت سر آنهاست، اما آنها از یهودا نمی‌ترسند.

و تنها چیزی که باقی مانده و یهودا احتمالاً می‌تواند به آن تکیه کند مصر است، جایی که آشور به سمت آن می‌رود. به مصری‌ها اعتماد نکنید. به خاطر دین باستانی‌شان به آنها اعتماد نکنید.

به خاطر وفور مادی‌شان به آنها اعتماد نکنید. به خاطر خرد باستانی و رهبری به اصطلاح بزرگشان به آنها اعتماد نکنید. حالا درس ما از همه اینها چیست؟ بله، دیدن روند سیاسی و انتظارات مردم از این یا آن رهبر جذاب است.

و آنچه کتاب اشعیا می‌گوید این است که وقتی از آنها انتظار دارید شما را نجات دهند، آنها را به شکست محکوم می‌کنید. آنها به هیچ وجه نمی‌توانند موفق شوند. بنابراین، همین درس را برای ما نیز داریم.

به مذهب اعتماد نکن. به ثروت مادی اعتماد نکن. به خرد بشری که در یک نظام سیاسی به نمایش گذاشته می‌شود، اعتماد نکن.

حالا، نیمه دوم فصل، آیات ۱۶ تا ۲۵، روی دیگر این تصویر را به ما نشان می‌دهد. این هم دلیل دیگری برای اعتماد نکردن به مصر. خب، معمولاً مل، که اینجا نشسته، تکلیفش را انجام داده، شاید کس دیگری هم انجام داده باشد.

عبارت «در آن روز» بین آیه ۱۶ و آیه ۲۴ چند بار تکرار می‌شود؟ یک، دو، سه، چهار، پنج، و بستگی به این دارد که شما در کجا هستید و چه ترجمه‌ای دارید، ممکن است شش بار تکرار شود. اما حداقل پنج بار در آن روز تکرار می‌شود. آیه ۱۶، آیه ۱۸، آیه ۱۹، آیه ۲۳، آیه ۲۴.

مم-هم. مم-هم. بله، باشه.

خیلی خب، خوبه، ممنون. حالا، این درباره چی صحبت می‌کنه؟ و چرا تکرار؟ خب، پیشگویی برای جلب توجه وقتی که روز قیامت فرا می‌رسه؟ ممم، آره. یه روزی داره می‌رسه.

روزی که مثل هر روز دیگر نخواهد بود. حال، دوباره، عبری از کلمه روز درست مانند انگلیسی استفاده می‌کند. می‌تواند به یک دوره ۲۴ ساعته یا به یک دوره زمانی اشاره داشته باشد.

و هیچ‌وقت نمی‌شود دقیقاً فهمید کدام به کدام است. اما، حداقل، این صحبت از یک دوره زمانی است که قرار است بیاید. دوره‌ای که با الان متفاوت است.

دوره‌ای که صرفاً تکرار اکنون نیست. به گونه‌ای که درک بت‌پرستانه از زمان دایره‌ای است. ما از هیچ آمده‌ایم، به هیچ می‌رویم.

روز از پی شب می‌آید. شب از پی روز می‌آید. ژانویه از پی دسامبر می‌آید.

دسامبر از پس نوامبر می‌آید. اما کتاب مقدس زمان را به شیوه‌ای خطی‌تر می‌بیند. از ابتدا تا انتها.

و فردا صرفاً تکرار امروز نیست. حال، نکته جالب از دیدگاه کتاب مقدس این است که ما در مورد فردا حق انتخاب داریم. آیا نسبت به دیروز پیشرفت خواهد داشت یا نسبت به دیروز افت خواهد داشت؟ چیزی که می‌دانیم این است که قرار نیست تکرار دیروز باشد.

من در استفاده از بهتر و بدتر مردد هستم، اما این حس وجود دارد که فردا یا بر اساس امروز ساخته می‌شود یا فردا بر اساس امروز ساخته نخواهد شد. اما مثل هم نخواهد بود. بنابراین، این ایده وجود دارد که یک دوره زمانی وجود دارد که با الان متفاوت است.

و در آن روز اتفاقاتی قرار است رخ دهد. حال، چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ آیات ۱۶ و ۱۷ معنی آن وقایعی که قرار است مصر را فرا بگیرد چیست؟ آیه ۱۷ در انتها. چه می‌گوید؟ خداوند به چه دلیل علیه آنها خواهد آمد؟ نقشه او.

هدف او. دوباره اینجاست. خدا از طریق اشعیا سعی دارد چیزی را در دل یهودیان القا کند که فکر کنند. آنچه اتفاق می‌افتد تصادفی نیست.

آنچه اتفاق می‌افتد صرفاً پیروزی بزرگترین گردان‌ها نیست. آنچه اتفاق می‌افتد این است که هدف خدا در تجربه انسانی در حال تحقق است. و این برای ما بسیار مهم است که به خاطر داشته باشیم.

امروز داشتم به این فکر می‌کردم. آخر هفته اتفاق خیلی بدی برای ران اسمیت افتاد. قرار بود او به کنیا برود. تا در آنجا در همایش کلیسای انجیل آفریقا موعظه کند.

احتمالاً هفده یا هزار و هشتصد کشتیش آنجا بودند. به آمستردام رفتم و متوجه شدم که گذرنامه‌اش فقط چهار ماه و نیم اعتبار دارد و کنیا فقط ویزای شش ماهه می‌دهد. بنابراین مجبور شدم چهار ساعت و نیم در صف بایستم تا دوباره ویزا بگیرم، سپس سه ساعت و نیم در صف ایستادم و توسط مأموران امنیتی مورد آزار و اذیت فیزیکی قرار گرفتم، چون مشخصاً او یک دیوانه مذهبی بود که از ایالات متحده به آمستردام پرواز کرده بود و حالا برای حمل بمب به آمستردام برمی‌گشت.

امروز به این موضوع فکر کردم. از چند جنبه می‌توان به آن نگاه کرد. یک جنبه این است که بگوییم خب، فقط یک تصادف بود و خدا در آسمان‌هاست و می‌گوید وای، خیلی بد شد.

از یک زاویه دیگر هم می‌توان به این موضوع نگاه کرد، خب خدا از این کار هدفی داشته و قصد داشته این اتفاق بیفتد. اما از زاویه دیگری هم می‌توان به آن نگاه کرد. و آن این است که هیچ چیز برای خدا غافلگیرکننده نیست.

و اگر او اجازه دهد اتفاقی بیفتد، راهی برای جبران آن دارد. و من پیشنهاد می‌کنم که به این طریق می‌توانیم به بدشانسی‌هایی که در زندگی برای ما پیش می‌آید نگاه کنیم. آنها خارج از کنترل خدا نیستند.

ما مجبور نیستیم باور کنیم که خدا باعث آنها شده است. اما می‌دانیم که اگر به خدا اجازه دهیم، می‌تواند از هر چیزی خیر خود را بیرون بکشد. بنابراین خدا به عبرانیان می‌گوید به یاد داشته باشید که این اتفاقات قرار است رخ دهد.

آنها تصادفی نیستند. آنها صرفاً کار یک ملت قدرتمند و زورگو نیستند. خدا در آنها کار می‌کند تا از آنها برای رسیدن به هدف خوب خود استفاده کند.

فکر می‌کنم اگر بتوانیم با این حس در قلب خودمان زندگی کنیم، می‌توانیم با اعتماد به نفس زندگی کنیم. می‌توانیم با درجه‌ای از هیجان زندگی کنیم. پسر، نمی‌دانم خدا از این ماجرا چه چیزی نصیبمان خواهد کرد.

چون او می‌تواند و این کار را می‌کند. بسیار خوب، ادامه می‌دهیم. آیات ۱۸ تا ۲۵، عباراتی فوق‌العاده و قابل توجه هستند.

آیات ۱۶ و ۱۷ می‌گویند که فاجعه‌ای بر سر مصر خواهد آمد، اما نتیجه‌ی آن فاجعه چه خواهد بود؟ طبق این آیات، چه اتفاقاتی برای مصر خواهد افتاد؟ آنها قرار است خداوند را پرستش کنند. آنها قرار است خداوند را پرستش کنند. حالا دوباره جالب است که بدانیم آیا واقعاً چنین روزی رخ داده است؟ مصر جزو اولین ملت‌هایی بود که مسیحی شد.

کلیسای مصر از بسیاری جهات قوی‌تر از کلیساهای یونان بود. ما دقیقاً نمی‌دانیم چه کسی آنها را بشارت داد، اما کسی این کار را کرد. و بنابراین، از یک دیدگاه، این پیشگویی قبلاً محقق شده است.

حالا شاید منظورش روز آینده هم باشد؟ گفتنش سخت است. آنها قرار است خداوند را پرستش کنند. چه چیزی قرار است گواه پرستش خدا توسط آنها باشد؟ چه چیزهایی نشان‌دهنده‌ی آن خواهد بود؟ آنها قرار است برای خداوند قربانگاهی بسازند که ستون یادبودی در مرز آن قرار دارد.

وقتی آنها به مشکل برخورند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آنها به درگاه خداوند فریاد خواهند زد. او آنها را نجات خواهد داد. و نتیجه در آیه ۲۱ چه خواهد بود؟ خداوند خود را آشکار خواهد کرد و مصریان چه؟ آنها خداوند را خواهند شناخت.

حالا دوباره اگر می‌خواهید درباره دین در عهد عتیق صحبت کنید، کلمه‌ای برای دین در زبان عبری وجود ندارد. زیرا دین به بخشی از زندگی شما اشاره دارد. کار شما، خانواده شما، اوقات فراغت شما، و دین شما.

و عهد عتیق چیزی در این مورد نمی‌داند. یا شما خدا را می‌شناسید و این در هر کاری که انجام می‌دهید منعکس می‌شود یا نمی‌شناسید. و به طور مشابه، یا از خدا می‌ترسید و تمام زندگی‌تان آن را منعکس می‌کند یا نمی‌شناسید.

بنابراین، چه جمله‌ی قابل توجهی. مصریان قرار است خداوند را بشناسند. حال، با توجه به آیات ۲۳ و ۲۴ می‌توان دوباره گفت که این پیشگویی در اوایل دوران مسیحیت، زمانی که امپراتوری ییزانس کل این منطقه را کنترل می‌کرد، تحقق یافته است.

اما ممکن است به آخرالزمان نیز اشاره داشته باشد. هفته گذشته با دوستی در مورد پیشگویی صحبت می‌کردم و برای من، مثال خوبی از خطرات در این متن آمده است. یک معلم مشهور عهد عتیق که به هیچ وجه معلم پیشگویی بی‌ملاحظه‌ای نیست، وقتی مصر به تنهایی از بین تمام کشورهای عربی با اسرائیل پیمان صلح بست، علناً اعلام کرد که این آغاز تحقق خروج است، ببخشید اشعیا ۱۹:۲۳ بزرگراهی از مصر به آشور وجود خواهد داشت و آشور به مصر و مصر به آشوریان خواهد رسید و مصریان با آشوریان عبادت خواهند کرد.

خب، هنوز که اتفاق نیفتاده، درست‌ه؟ بذارید دوباره بگم اونایی که با من بودن به زودی می‌تونن هرچی من می‌گم رو بگن. ایده همینه. پیشگویی دو هدف داره.

پیشگویی‌های پیشگویانه دو هدف دارند. و به یاد داشته باشید که همه پیشگویی‌ها، پیشگویی‌های پیشگویانه نیستند. بسیاری از پیشگویی‌ها مستقیماً با مردم صحبت می‌کنند و آنها را به خاطر نحوه زندگی فعلی‌شان به چالش می‌کشند.

اگر می‌خواهید درباره پیشگویی‌های مشخصاً پیشگویانه صحبت کنید، پس دارید درباره حزقیال ۳۹ تا ۴۸ صحبت می‌کنید، درباره زکریا ۹ تا ۱۴ صحبت می‌کنید، درباره دانیال ۷ تا ۱۲ صحبت می‌کنید و بسیاری از مردم به کتاب مکاشفه فصل ۴ تا ۲۱ اعتقاد دارند. اساساً همین است. اگر می‌خواهید درباره پیشگویی‌های آخرالزمان در کتاب مقدس صحبت کنید، همین است. اما مردم از این طریق ثروت زیادی به دست آورده‌اند.

نمی‌دانم اسم جک ون ایمپی را می‌شناسید یا نه. او مرد تفلونی اصیل است. او ۷۰ سال است که پایان دنیا را پیش‌بینی می‌کند.

و هر بار که اشتباهش ثابت می‌شود، طفره می‌رود و می‌گوید خب، یعنی چه؟ مردم به او پول می‌دهند. پیشگویی برای چیست؟ نه برای ساختن جدول زمانی آینده. نه برای ساختن جدول زمانی آینده. شکست. جدول‌های زمانی در ۲۰۰۰ سال گذشته باید چیزی به ما بگوید.

چرا به ما داده شده است؟ اولاً، برای اینکه بتوانیم با اطمینان خاطر زندگی کنیم و بدانیم که خدا آینده را می‌داند. قرار است همه چیز چطور پیش برود؟ من اصلاً نمی‌دانم. آیا قرار است مطابق میل خدا پیش برود؟ بهتر است آن را باور کنید.

فکر می‌کنم چاک کیلیان بود که گفت من نه پیشاهزاره‌گرا هستم، نه پساهزاره‌گرا و نه ناهزاره‌گرا. من یک پان-هزاره‌گرا هستم. فکر می‌کنم همه چیز درست خواهد شد.

خب، من نمی‌دانم که آیا می‌خواهم تا این حد پیش بروم یا نه. اما، اول از همه، آینده را خدا می‌داند. در داستان اوست.

هیچ جای تعجبی وجود ندارد. دوم اینکه، وقتی این امر محقق شود، اعتماد ما تضمین می‌شود. می‌توانیم به راه‌هایی که پیشگویی‌های مسیح به وقوع پیوسته‌اند نگاه کنیم و بگوییم بله، بله.

من ایمان دارم. حالا، به خیلی‌ها گفته‌ام که واقعاً خوشحالم که در زمان تولد عیسی زنده نبودم. چون مطمئناً اگر اینطور بود، کتابی در این مورد می‌نوشتم و اشتباه می‌کردم.

این اتفاقی بود که برای فریسیان افتاد. آنها کتاب‌هایی نوشته بودند. و عیسی با کتاب‌های آنها همخوانی نداشت.

اما می‌توانیم به گذشته نگاه کنیم و بگوییم بله، دقیقاً منظور متن همین بوده است. بنابراین، این دو دلیل وجود پیشگویی‌های پیشگویانه است. تا بتوانیم با اطمینان خاطر زندگی کنیم و بدانیم که آینده در دستان خداست و وقتی پیشگویی‌های پیشگویانه به وقوع می‌پیوندند، اعتماد به نفس ما عمیق‌تر و ایمن‌تر شود.

بسیار خوب. پس آیا این پیشگویی‌ها به حقیقت خواهند پیوست؟ در آن روز اسرائیل سومین کشور پس از مصر و آشور خواهد بود، و برکتی در میان زمین. بله.

بله. می‌توانم با اطمینان بگویم. چطور؟ کوچکترین ایده‌ای ندارم.

ایده‌ای داشتم، آن را با شما در میان نمی‌گذاشتم، چون احتمالاً اشتباه خواهد بود. اما به همان اندازه که اینجا ایستاده‌ام، مطمئنم که شاید روزی در بهشت باشد که بگویم اوه، مطمئناً دقیقاً همان چیزی است که اشعیا گفته است. نکته همه اینها این است که بگوییم این دو دلیل ماست.

به مصر اعتماد نکن چون آنها تحت داوری هستند. به مصر اعتماد نکن چون آنها قرار است خدای تو را بپرستند. خدایی که تو رهایش کرده‌ای تا به او اعتماد کنی.

چقدر احمقانه. این کار را نکن. بسیار خب، باید عجله کنیم.

فصل بیستم به ما می‌گوید که چقدر اطلاعات کمی از زندگی اشعیا داریم. زندگی واقعی او. ما اطلاعات زیادی در مورد افکار او و رابطه‌اش با خدا داریم، اما تقریباً هیچ چیز در مورد نحوه زندگی او نمی‌دانیم و آنچه از این فصل می‌دانیم بسیار تکان‌دهنده است.

گفته می‌شود که او به مدت سه سال برهنه و پابرهنه راه می‌رفت، در حالی که قبلاً کرباس می‌پوشید. ما. اطلاعات بیشتری در مورد حزقیال داریم. حزقیال نیز با چنین مشکلاتی روبرو شد.

حزقیال یه کاهنه. سی سال تو عمرش به هیچ چیز نجس دست نزده. حالا خدا میگه، باشه، می‌خوام جو رو روی آتش مدفوع انسان بیزی.

حزقیال می‌گوید، خدا می‌گوید، باشه، می‌تونی از مدفوع گاو استفاده کنی. وای. کی می‌خواد پیامبر باشه؟ حالا فایده‌ی این گشتن چیه، حالا فکر می‌کنم احتمالاً یه لنگ پوشیده بوده، هرچند نمی‌تونم ثابتش کنم.

فکر می‌کنم اگر کاملاً برهنه بود، اجازه ورود به ملاء عام را نداشت. اما، همانطور که گفتم، من این را نمی‌دانم. اما نکته این است و اینجا برای ما روشن شده است که خدا قرار است مصریان را به این طریق هدایت کند.

ببخشید، روشی که آشوری‌ها قرار است مصری‌ها را به تبعید ببرند. سختگیرانه. وای.

حالا به نظر شما چرا خدا این کار را با اشعیا کرد؟ خب، شاید اول از همه بپرسم چرا خدا این کار را کرد و دوم اینکه چرا با اشعیا این کار را کرد؟ چرا خدا این کار را کرد؟ نظر شما چیست؟ آیا ممکن است او از اشعیا به عنوان یک ابزار بصری استفاده کرده باشد؟ کاملاً. کاملاً. حالا دوباره ما محدود شده‌ایم زیرا نمی‌دانیم چند نفر واقعاً منظور را فهمیده‌اند.

اما احتمالاً، برخی این کار را می‌کردند یا ما کتاب مقدس را نداشتیم. اما برای خدا به اندازه کافی مهم بود که این نکته را بیان کند که به مصر اعتماد نکنید. اینکه او حاضر بود از این ابزار بصری سه ساله استفاده کند.

حالا، چرا اشعیا؟ او احتمالاً کاری را که خدا می‌خواست انجام می‌داد. من فکر می‌کنم دقیقاً همین است. چون او در دسترس و مطیع بود.

کلی آدم دیگه در دسترس نبودن و اگه در دسترس بودن، مطیع می‌بودن. اگه خودت رو در اختیار خدا قرار می‌دی، برای اینکه غرورت جریحه‌دار بشه برنامه‌ریزی نکن. چون خدا خیلی نگران غرور تو یا من نیست.

او خیلی نگران رساندن پیامش است. و هر کاری که لازم باشد انجام می‌دهد. حالا، همانطور که در پس‌زمینه گفتیم، اینجا اتفاقی در حال رخ دادن است که به زمان‌بندی مربوط می‌شود.

یک فلسطینی، یکی از فلسطینی‌ها را به یاد داشته باشید، پنج شهر وجود داشت و هر کدام از آنها یک پادشاه داشتند و نوعی کنفدراسیون بود. و پادشاه یکی از اینها معمولاً اولین نفر در میان افراد برابر بود و در این مورد، اشدود بود و اشدود شورشی را رهبری کرد و آشوری‌ها خیلی از این موضوع خوششان نیامد و وقتی مشخص شد که اشدود در حال سقوط است، پادشاه اشدود به مصر فرار کرد و درخواست پناهندگی کرد و آنها با خوشحالی به او پناه دادند تا اینکه آشوری‌ها آنها را تهدید کردند. در آن زمان آشوری‌ها پادشاه اشدود را به آشوری‌ها تحویل دادند.

و اهمیت آن سطر آخر در آیه ۶ در همین است. این اتفاقی است که برای کسانی که به آنها امید داشتیم و برای رهایی از دست پادشاه آشور به آنها پناه بردیم، افتاده است. چگونه می‌توانیم فرار کنیم؟ این اتفاقی است که برای مردمی که به مصر اعتماد دارند، می‌افتد. مصر شما را خواهد فروخت.

و اشعیا می‌گوید این اتفاقی است که قرار است برای مصری‌ها بیفتد. چرا باید به آنها اعتماد کنید؟ بسیار خب؟ چیزی هست که بخواهید در مورد آن در فصل ۲۰ نظر بدهید؟ به سرعت فشار می‌دهید؟ آیا باسن نمایان می‌شود؟ هنوز می‌توانید یک تکه پارچه کمر داشته باشید. مطمئناً.

آره. نمی‌خوام نشون بدم ولی خب، آره، باسن پوشیده نمی‌شه. مثل بیکینی می‌مونه.

او نه تنها مطیع خدا بود، بلکه به خدا توکل هم داشت. تفاوت بزرگی وجود دارد که ما می‌توانیم مطیع این باشیم. اما این فقط یک پیروی کورکورانه است.

این پیروی کورکورانه نیست. این فقط اطاعت نیست، بلکه اعتماد است. بله.

خود اشعیا الگویی از آنچه برایشان اتفاق خواهد افتاد، و همچنین الگویی از اعتماد به خداست که شاید در حال حاضر راه‌هایش را دقیقاً درک نکند. اما من به او اعتماد خواهم کرد و هر چه بگویم انجام خواهم داد. بسیار خوب.

فصل ۲۱. این یکی از عجیب‌ترین فصل‌هاست. این را از همان اول می‌گویم.

اول از همه، او از آیه ۹ شروع می‌کند، همانطور که از آیه ۹ پیداست، ما در مورد بابل صحبت می‌کنیم می‌بینید که در آنجا می‌گوید؟ بابل سقوط کرده، سقوط کرده است. اما او این شعر را وحی یا پیام یا بار مربوط به بیابان دریا می‌نامد.

حالا یک دقیقه به آن فکر کنید. بیابان دریا. این چیست؟ این چه تشبیهی است؟ یک ترکیب متناقض

بیابان خشک و بایر است. دریا هر چیزی هست جز خشک و با این حال، بیابان دریا. شما نمی‌توانید آن را بنوشید. بله، بله، آب شور است. بحث زیادی بین مفسران در مورد اینکه دقیقاً این به چه معناست، وجود دارد، زیرا هیچ کس کاملاً مطمئن نیست.

اما به نظر من طعنه‌آمیز است. بابل در کنار رود فرات به خلیج فارس دسترسی داشت و تجارت دریایی با شرق بخش بزرگی از ثروت آن را تشکیل می‌داد، همچنین در اطراف عربستان و تا دریای سرخ تا مصر، بنابراین ثروت دریا، ثروت دریا، فراوانی دریا واقعاً اینطور نیست. در زیر سطح آب، تمام آن فراوانی در نهایت فقط بیابان است.

تمام آن ثروت در نهایت فقط پولک است. بنابراین فکر می‌کنم این کنایه‌ای است که او در آنجا به آن می‌پردازد. او در مورد آیه ۲ صحبت می‌کند که مردمی که قرار است بابل، عیلام، پارس و ماد را نابود کنند.

ما قبلاً در مورد مادها صحبت کرده‌ایم که در کوه‌های زاگرس زندگی می‌کنند، بابل، اینجا، جایی که رودخانه دجله از این مسیر بالا می‌آید، کوه‌های زاگرس در امتداد دجله قرار دارند و مادها در کوه‌های زاگرس زندگی می‌کردند، پارس و مادها با هم متحد شدند تا بابل را نابود کنند. حال، در آیه ۲ آشکارا، این خداست که از رؤیایی سخت سخن می‌گوید. خائن خیانت می‌کند، ویرانگر ویران می‌کند. او بابل را خائن و ویرانگر می‌نامد و این قطعاً درست بود. آنها در بستن پیمان با مردم و سپس شکستن آنها بسیار خوب بودند. ای ایلام، ای مدیا، به تمام آه و ناله‌هایی که او برانگیخته است، حمله کن. احتمالاً این یهوه است که من به آن پایان می‌دهم، اما اکنون به آیات ۳ و ۴ نگاه کنید، بنابراین، کمر من پر از درد و رنج است، دردهایی مانند دردهای زنی در حال زایمان مرا فرا گرفته است. من خم شده‌ام، بنابراین نمی‌توانم بشنوم. من وحشت زده‌ام، بنابراین نمی‌توانم ببینم. قلبم متزلزل است، وحشت مرا فرا گرفته است، گرگ و میشی که آرزویش را داشتم برای من به لرزش تبدیل شده است. خب، حالا یا یهوه صحبت می‌کند یا اشعیا. چگونه این دو را کنار هم قرار می‌دهید؟ من به تمام خیانت‌هایشان، به تمام خائن بودنشان، به تمام آه و ناله‌هایی که در دنیا کشیده‌اند پایان داده‌ام و از غم و اندوه به خود می‌پیچم. چطور این دو را کنار هم می‌گذارید؟ در قلب خدا یا در قلب اشعیا؟ فکر می‌کنم دقیقاً حق با شماست. او برای اورشلیم گریست. درست مثل وقتی که پسر را تنبیه می‌کنی تا قلبت را بشکنی. بله، بله، بله، فکر می‌کنم این یک بینش بسیار مهم در مورد قلب خداست. ما تمایل داریم که تقریباً همه چیز یا هیچ چیز باشیم. اوه، اگر واقعاً آنها را دوست داشته باشی، هیچ کار بدی با آنها نخواهی کرد. یا اگر کار بدی با آنها بکنی، از آنها متنفر خواهی شد! عواقبی وجود دارد که پیش می‌آید و خدا همیشه از آن عواقب جلوگیری نمی‌کند. گاهی اوقات او به روش‌های قابل توجهی این کار را انجام می‌دهد، اما نه همیشه. اما اگر اجازه دهد که پیش بیاید، اگر آن را بیاورد، باز هم از یک قلب شکسته است. فکر می‌کنم این یک بینش بسیار مهم است. آیه ۵ فکر می‌کنم فقط یک تصویر کوچک در ضیافت بلشصر است. این داستان را به خاطر دارید؟ بلشازار نفر دوم بابل است. پادشاه واقعی به بیابان رفته و خدایان را با خود برده است و بلشازار نفر دوم است. بلشازار ضیافتی دارد و آنها ظروف طلایی را از آن معبد یهودی بیرون می‌آورند و از آن ظروف می‌نوشند و خدایان بابل را ستایش می‌کنند و دستی شروع به نوشتن روی دیوارها. صحبت کنید. آن شب بلشازار می‌میرد و شهر گرفته می‌شود. سفره را آماده کنید DT می‌کند. درباره برای ۵ فرش‌ها را پهن کنید. بخورید، بنوشید. برخیزید، شاهزاده‌ها. سپرها را روغن بزنید. اکنون آیات 6 تا 9، همه یک راز مطلق است. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ بنابراین خداوند به من گفت: برو یک نگهبان قرار بده

بگذار او آنچه را که می بیند اعلام کند. وقتی سواران، سواران را به صورت جفت، سواران بر الاغها، سواران بر شترها می بیند، بگذار با دقت گوش کند. خیلی با دقت. سپس کسی که دید فریاد زد، بر روی یک برج، دیده بانی ایستاده ام، پروردگارا، من دائماً در روز در پست خود هستم، من تمام شبها مستقر هستم. بنگر، سواران، سواران را به صورت جفت می آیند. و او پاسخ داد: بابل سقوط کرده است.

خب، ما می دانیم این یعنی چه، اما ماجرای سوارکاران دو به دو چیست؟ سواران بر الاغها، سواران بر شترها هیچ کس با قطعیت نمی داند. حدس این است و اینجاست که من پایین می روم. حدس این است که شما در مسیرهای کاروانی هستید که از بابل به سمت غرب می آیند و این پناهندگان را دارید که در امتداد مسیرهای کاروانی هجوم می آورند و به نگهبان گفته می شود وقتی پناهندگان را دیدید که می آیند به ما اطلاع دهید و این چیزی است که اینجا اتفاق می افتد. شاید همانطور که می گویم این همان چیزی است که برای من منطقی ترین است، اما باز هم خواندن تفاسیر سرگرم کننده است. می توانید هر تفسیری را زیر آفتاب دریافت کنید. تقریباً هر تفسیر یکی است. بابل سقوط کرده است. تمام تصاویر تراشیده شده او به زمین افتاده است. ای خرمن کوب و بوجاری شده من. آنچه از خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، شنیده ام، به شما اعلام می کنم. حالا فکر می کنم، فکر می کنم این خطاب به تبعیدیان ۱۵۰ سال آینده از اشعیا است که در بابل هستند و بوجاری و بوجاری شده اند. می دانید خرمن کوب چگونه اتفاق افتاده است؟ تو یک گاو نر را روی توده ی غلات راندی و دانه ها را از پوسته جدا کردی. سپس یک چنگک غربال برداشتی و تمام آن آشغال را به هوا پرتاب کردی و باد گاه را برد و دانه دوباره به زمین افتاد. سه یا چهار جای کتاب به تبعیدیان به عنوان خرمن کوب و غربال شونندگان اشاره شده است. و می توانم تصور کنم، می توانم تبعیدی را در بابل تصور کنم شاید فقط با تکه ای از طومار اشعیا و روی آن تکه، این بابل سقوط کرده، سقوط کرده است. تمام تصاویر تراشیده شده از خدایانش را او به زمین خرد کرده است. ای خرمن کوب و غربال شونده ی من. آنچه از خداوند لشکرها، خدای اسرائیل شنیده ام، به شما اعلام می کنم. دوستان، دوستان، بیایید با بابلی ها یکی نشویم. بیایید خود را به آنها نفروشیم. بیایید ایمان کتاب مقدسی خود را رها نکنیم، زیرا خدا می گوید بابل سقوط خواهد کرد. زیک، تو حتماً شوخی می کنی. بابل بزرگترین ملت جهان است. همه آنها قدرتمند هستند. من می دانم. اما این در طومار است. من خواهم ایستاد. و بنابراین وقتی روزی فرا رسید که برخلاف همه احتمالات، بابل سقوط کرد و کوروش پارسی گفت، هر کسی که می خواهد به خانه اش برود، می تواند برود و من هزینه بازسازی معبدش را پرداخت می کنم. به خاطر چنین حرف هایی، یهودیان آماده رفتن بودند.

خب، دوباره به آیات آخر از ۱۱ تا ۱۶ فکر می کنم و دوباره اینجا مفسرانی همه جا هستند. فکر می کنم داریم درباره مسیر کاروانی صحبت می کنیم که از بابل به اودم از میان بیابان می گذشت. دوما احتمالاً اشاره ای به اودم است. این یک مقلوب است. شما حروف را دوباره سازماندهی کرده اید. پس بابل اینجا مدیترانه آنجاست. این خیلی نامتناسب است. بیایید دوباره امتحان کنیم. بله، این بهتر است. باشه، شاید باورتان نشود. اما اینجا جلیل است. اینجا دریای مرده است. اودم اینجا واقع شده است. و دوباره، بخشی از اهمیت ارتباط با مصر است. یک مسیر کاروانی از این طریق از طریق چند واحه از اینجا عبور می کرد. و فکر می کنم آنچه اتفاق می افتد دوباره اینجاست. پناهندگانی را دارید که از بابل ویران شده فرار می کنند و این کلمه در حال آمدن است و این گروه هایی که به این تجارت وابسته بودند، متوجه می شوند که ما اینجا در دردمر بدی افتاده ایم. بنابراین پیشگویی مربوط به دوما در آیه ۱۱، پیشگویی مربوط به عربستان در آیه ۱۳ و سایر منابعی که در اینجا ذکر شده اند، به نظر می رسد که همه به جایی در اینجا مربوط می شوند. پادشاه بابل در واقع جایی در اینجا بود. واحه ای که او در آن زندگی می کرد. بنابراین همه اینها سپس می خواهم سرود ظهور را بر اساس فصل ۱۹ برای شما بخوانم.

نگهبان به ما از شب بگو که نشانه های وعده اش چیست؟ مسافر بر فراز آن کوه، آن ستاره درخشان را ببین. نگهبان پرتوهای زیبایش باید از شادی یا امید خبر دهند. مسافر، بله، آن روز، روز موعود اسرائیل را به ارمغان می آورد. نگهبان به ما از شب بالاتر بگو، اما آن ستاره صعود می کند. مسافر، برکت و نور، صلح و

،حقیقت را به ارمغان می آورد. مسیر آن نشان می دهد. نگهبان پرتوهایش را به تنهایی طلایی خواهد کرد نقطه ای که آنها را به دنیا آورده است. عصرهای مسافر، خود آن هستند. می بینم، بر فراز تمام زمین می شکند. نگهبان به ما از شب بگو، زیرا صبح به نظر می رسد که طلوع می کند. مسافر، تاریکی پرواز خود را می گیرد، شک و وحشت عقب نشینی می کنند. نگهبان، بگذار سرگردانی ات متوقف شود، به خانه آرام خود برگردی. مسافر، شاهزاده صلح، پسر خدا آمده است. نگهبان، به ما از شب بگو، صبح می آید و همچنین شب اگر می خواهی بپرسی، بپرس و دوباره برگرد. جان باورینگ آن ابیات را برداشت و گفت که در نهایت ما اینجا در مورد چه چیزی صحبت می کنیم؟ نگهبان به دنبال چیست؟ او به دنبال نور نور است. بیایید بخوانیم. ای همه بیایید ای مؤمنان شاد و پیروز، بیایید شما، بیایید شما به بیت لحم، بیایید و بنگرید که او زاده شده است، پادشاه فرشتگان، بیایید او را بپرستیم، بیایید او را بپرستیم، بیایید او را بپرستیم، مسیح خداوند نگهبان، از شب برای ما بگویید، صبح فرا می رسد، خدا را شکر، صبح فرا رسیده است، خدا شما را برکت دهد.

،رالف می پرسید که آیا قرار است شب کریسمس همدیگر را ببینیم یا نه، نه، قرار نیست همدیگر را ببینیم. پس خریدهای کریسمس را هفته ی آینده انجام بده، ما این پیشگویی ها علیه ملت ها را تمام می کنیم.

،من دکتر جان اسوالت هستم و در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا هستم. این جلسه شماره ۱۰ از اشعیا فصل های ۱۹ تا ۲۱ است.